

# کتاب جامعه

## مقدمه

کتاب جامعه افکار فلسفی شخصی را منعکس می‌سازد که در جستجوی یافتن مفهوم زندگی است. او کوشش کرده است که آنرا در لذت جویی، حکمت و ثروت بیابد. او همه آنها را تجربه می‌کند و بالاخره از آن هیچ نتیجه‌ای عایدش نمی‌شود و همه را پوچ و بیهوده می‌یابد. با این هم او به مردم توصیه می‌کند که زحمت بکشند و تا که می‌توانند از نعمت‌های خدا داد استفاده کرده، از آن لذت ببرند.

بسیاری افکار فلسفی نویسنده این کتاب منفی و تأثرآور به نظر می‌رسند. اما این فیلسوف به قومی تعلق دارد که حتی در زمان‌های بسیار سخت روحانی هنوز هم امیدی به کار و مکاشفه خدا برای نجات‌شان داشته‌اند.

بسیاری مردم با دیدن خود در آینه «کتاب جامعه» تسلی یافته و پی برده‌اند که همین کتاب مقدس که این افکار را منعکس می‌کند، آنها را به خدائی که به زندگی انسان معنی و مفهوم می‌بخشد، امیدوار نیز می‌سازد.

آخرین نصیحت نویسنده کتاب جامعه این است: «انسان باید از خدا بترسد و اوامر او را بجا آورد و این امر وظیفه هر کس است.» (جامعه ۱۲: ۱۳)

## فهرست مندرجات:

آیا زندگی معنی و مفهوم دارد؟: فصل ۱ - ۲

گفتار راجع به زندگی: فصل ۳ - ۱۱: ۸

هدایات آخر: فصل ۹: ۱۱ - ۱۲: ۷

نتیجه‌گیری: فصل ۱۲: ۸ - ۱۴

## حیات انسان فانی است

نویسندهٔ این کتاب، پسر داود است که در اورشلیم سلطنت می‌کرد و لقب «حکیم» به او نسبت داده شده بود.

حکیم می‌گوید: «بیهودگی است! بیهودگی است! همه چیز بیهوده است!»<sup>۱</sup> از اینهمه رنج و زحمتی که انسان در روی زمین می‌کشد چه فایده می‌بیند؟<sup>۲</sup> یک نسل می‌آید و نسل دیگری می‌رود، اما دنیا همیشه بحال خود باقی می‌ماند. آفتاب طلوع و غروب می‌کند و باز بجائی می‌شتابد تا دوباره از آنجا طلوع کند.<sup>۳</sup> باد به سمت جنوب و شمال می‌وزد و به هر طرف دوران می‌کند و باز به مدار خود برمی‌گردد.<sup>۴</sup> همه دریاها در بحر می‌ریزند، اما بحر باز هم پُر نمی‌شود. آب به سرچشمه‌ای که دریا از آن جاری می‌شود باز می‌گردد و دوران دوباره آغاز می‌یابد.<sup>۵</sup> همه چیز آنقدر خسته کن است که زبان از بیان آن عاجز است. هر قدر ببینیم و هر قدر بشنویم باز هم قانع نمی‌شویم.

در حقیقت تاریخ تکرار می‌شود، یعنی آنچه را که می‌بینیم بارها در گذشته اتفاق افتاده است. در جهان واقعاً چیز نو و تازه‌ای دیده نمی‌شود.<sup>۶</sup> آیا کدام چیز تازه‌ای را نشان داده می‌توانید؟ هر چیزی قبلاً و پیش از آنکه ما دنیا بیائیم وجود داشته است.<sup>۷</sup> از احوال گذشتگان و پیشینیان کسی خبر ندارد و همچنین دربارهٔ نسل آینده، کسانی که بعد از آن‌ها دنیا می‌آیند چیزی نخواهند دانست.

## مطالعات فیلسوف

من، حکیم، پادشاه اسرائیل در اورشلیم بوده‌ام.<sup>۱</sup> من خواستم تا دربارهٔ هر چیز این دنیا تحقیق نموده معلوماتی حاصل کنم.

خدا بار زحمت را بدوش انسان نهاده است.<sup>۲</sup> همه کارهای این دنیا را تجربه کرده‌ام و به این نتیجه رسیدم که همه پوچ و بیهوده و باد را دنبال کردن است.<sup>۳</sup> چیز کج را نمی‌توان راست کرد و چیزی را که وجود ندارد، نمی‌توان شمرد.

بخود گفتم: «من حکمت و معرفت زیادی اندوختم و بیشتر از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم حکومت می‌کردند، علم و دانش کسب کردم.»<sup>۴</sup> تصمیم گرفتم که فرق بین حکمت و جهالت را بدانم، اما پی بردم که این کار هم مثل دویدن بدنبال باد، بیهوده است.<sup>۵</sup> زیرا اکثر حکمت غم افزا است و هر که به دانش خود بیفزاید، اندوه خود را زیاد می‌کند.

## بیهودگی عیش و ثروت

بخود گفتم: «عیش و عشرت را تجربه می‌کنم و از زندگی لذت می‌برم، اما دیدم که آن هم یک چیز فانی است.<sup>۱</sup> و خندهٔ بیجان نیز جنون و یک عمل احمقانه است؛ فایدهٔ آن چیست؟»<sup>۲</sup> در حالی که مشتاق کسب حکمت بودم، تصمیم گرفتم که با نوشیدن شراب خود را سرمست ساخته دم خوش داشته باشم و حماقت را امتحان کنم و فکر کردم که

حکمت و حماقت و جهالت را مطالعه و مقایسه کردم.<sup>۱۳</sup> معلوم شد همان طوری که روشنی بر تاریکی برتری دارد، حکمت هم برتر از جهالت است.<sup>۱۴</sup> شخص حکیم بصیرت دارد و راه و چاه را می داند، اما مرد جاهل در نادانی بسر می برد. برعلاوه، این را هم دانستم که عاقبت هر دو یکسان است.<sup>۱۵</sup> در دل خود گفتم: «چون من و جاهل به یک سرنوشت گرفتار می شویم، پس فایده حکمت چیست؟» و فهمیدم که حتی داشتن حکمت هم بیهوده است.<sup>۱۶</sup> زیرا خاطره مرد حکیم و شخص جاهل تا ابد باقی نمی ماند و بالاخره فراموش می شوند و عاقبت هر دو می میرند.<sup>۱۷</sup> بنابراین، از زندگی نفرت دارم و از همه کارهای این دنیا بیزارم، زیرا که همگی بیهوده و بیفایده اند و باد را دنبال کردن است.

<sup>۱۸</sup> تمام زحماتی که در این دنیا کشیدم برای من بی ارزش هستند، زیرا می دانم که بعد از من همه دسترنج من به بازماندگانم می رسد.<sup>۱۹</sup> چه کسی می داند که بازمانده من چگونه شخصی خواهد بود، دانا یا جاهل؟ لهدا او مالک همه چیزهایی که من با رنج و مشقت زیاد در زندگی خود به دست آورده ام، می شود. همه اینها پوچ و بیهوده اند.<sup>۲۰</sup> بنابراین از اینهمه زحمتی که در دنیا کشیده ام پشیمان هستم،<sup>۲۱</sup> زیرا یک شخص با زحمت فراوان و از روی عقل و دانش و مهارت مال و دارائی می اندوزد بعد همه را برای استفاده کسی بجا می گذارد که هرگز برای آن زحمت نکشیده است. این

این بهترین راهی است که انسان می تواند زندگی کوتاه خود را صرف کند.  
<sup>۲۲</sup> کارهای بزرگی را انجام دادم. برای خود خانه ها آباد کردم، تاکستانها و باغهای گل و میوه بنا نموده و در آنها هر نوع درختان میوه دار را غرس نمودم. برای آبیاری آنها مخزن های آب ساختم. <sup>۲۳</sup> غلام و کنیز زیاد خریدم و برعلاوه، غلامان و کنیزان خانه زاد هم داشتم. مانند من هیچیک از کسانی که پیش از من در اورشلیم حکومت می کردند، دارائی و گله و رمه نداشتند.<sup>۲۴</sup> با جزیه ای که از پادشاهان تحت اثر خود می گرفتم نقره و طلای زیادی اندوختم. خوانندگان مرد و زن برای سرگرمی من می سزایند. زنهای قشنگ، آنقدر که دلم می خواست، در اختیار من بودند.

<sup>۲۵</sup> بلی، من شخص بزرگی بودم و برتر از همه کسانی شدم که قبل از من در اورشلیم حکومت می کردند. در عین حال، از حکمت و دانش نیز برخوردار بودم.<sup>۲۶</sup> هر چیزی که می خواستم بدسترس من بود و برای خوشی دل خود از هیچ گونه لذت دنیا دریغ نکردم. از زحماتی که می کشیدم لذت می بردم و همین برای من کافی و پاداش بزرگی بود.<sup>۲۷</sup> اما وقتی به کارهایی که کرده ام و زحماتی که کشیده ام فکر کردم، فهمیدم که همگی آنها مثل دویدن به دنبال باد بیهوده بود و فایده ای نداشت.

### بیهودگی حکمت و جهالت

<sup>۲۸</sup> یک پادشاه باید همان کاری را کند که پادشاهان پیش از او کرده بودند. بنابراین،

زمانی را برای ماتم و زمانی را برای رقص مقرر می نماید.

۵ وقتی را برای دور ریختن سنگها،

وقتی را برای جمع کردن آن ها،

وقتی را برای در آغوش گرفتن، وقتی

را برای اجتناب از آن،

۶ زمانی را برای کسب کردن، زمانی را

برای خسارت دیدن،

وقتی را برای اندوختن، وقتی را

برای دور انداختن،

۷ وقتی را برای بریدن، وقتی را برای

دوختن،

وقتی را برای سکوت، وقتی را برای

حرف زدن،

۸ وقتی را برای دوستی، وقتی را برای

دشمنی،

وقتی را برای جنگ و وقتی را برای

صلح تعیین می کند.

### منشأ زیبایی و سُزور

۹ چه نفعی یک کارگر از زحمت خود

می بَرَد؟ ۱۰ زحماتی را که خدا بالای

بنی آدم تحمیل کرده است، تجربه نمودم.

۱۱ خداوند هر چیزی را در وقتش نیکو

ساخته است و همچنان ابدیت را در

دل انسان نهاده است، اما باوجود آن ما

نمی توانیم مفهوم کارهای او را از ابتدا

تا انتها درک کنیم. ۱۲ پس به این نتیجه

رسیدم که بهتر است خوش باشیم و تا که

زنده هستیم از زندگی حد اکثر استفاده را

بنمائیم. ۱۳ بخوریم و بنوشیم و از حاصل

زحمت خود لذت ببریم، زیرا همه اینها

بخشش و نعمت خدا اند.

کار نه تنها بیهوده است، بلکه بدبختی بار می آورد. ۱۲ از اینهمه زحماتی که یک انسان در زندگی خود متحمل می شود چه حاصل می بیند؟ ۱۳ تا که زنده است بغیر از تشویش و درد سر چیز دیگری عایدش نمی شود. حتی در شب هم آرامش فکری ندارد. همه بیهوده و عبث اند.

۱۴ پس بهتر است که انسان بخورد و بنوشد و از دستمزد خود لذت ببرد. اما این را هم دانستم که همین لذت را نیز خدا به ما عطا می کند، ۱۵ زیرا کیست که بتواند جدا از خدا چیزی بخورد و لذت ببرد؟ ۱۶ خدا به کسانی که او را خوشنود می سازد، حکمت، دانش و خوشی می بخشد، ولی به خطاکاران مشقت کار و زحمت اندوختن مال را می دهد تا خدا آنها را از او گرفته به کسانی عطا کند که از آن ها راضی است. همه اینها مثل دویدن بدنبال باد بی فایده و بیهوده اند.

### هر چیزی از خود وقت دارد

۳ برای هر چیزی که در دنیا اتفاق می افتد خدا وقتی را مقرر می کند.

۲ وقتی را برای تولد، وقتی را برای

مردن،

زمانی را برای کاشتن و زمانی را

برای دَرُو کردن تعیین می کند.

۳ وقتی را برای کشتن، وقتی را برای

شفا دادن،

وقتی را برای ویران کردن، وقتی را

برای بنا نمودن،

۴ وقتی را برای گریه، وقتی را برای

خنده،

۴ آنگاه دوباره در اطراف ظلم و ستمی که در این جهان جریان دارد، فکر کردم. مردم مظلوم را دیدم که اشک می ریزند، اما هیچ کسی آن‌ها را تسلی نمی دهد. کسی به داد شان نمی رسد، چون کسانی که بر آن‌ها جفا می کنند، دارای زور و قدرت هستند. <sup>۲</sup> من حسرت کسانی را می خورم که مُردند و از این دنیا رفتند. وضع آن‌ها بهتر از کسانی است که هنوز زنده هستند. <sup>۳</sup> اما کسانی که تا بحال بدنیای نیامده اند، خوشبخت تراند، زیرا اینهمه ظلمی را که در جهان می شود، ندیده اند.

<sup>۴</sup> بعد مشاهده کردم که توفیق و پیشرفت یک شخص نتیجه حسادت و رقابت او با دیگران است. این کار هم مانند دویدن بدنبال باد بی حاصل و بیهوده است. <sup>۵-۶</sup> مرد احمق دست سر دست گذاشته کار نمی کند و به این ترتیب، از گرسنگی گوشت بدن خود را می خورد به این عقیده است که خوراک ناچیز و بی زحمت بهتر از غذای کاملی است که با زحمت فراوان به دست می آید. این هم کار بیهوده است.

<sup>۷</sup> همچنین یک نمونه بیهوده دیگری را در این دنیا دیدم <sup>۸</sup> و این در مورد مردی است که تنها زندگی می کند. نه پسری دارد و نه برادری، اما زحمت زیاد می کشد تا پول و دارائی جمع کند و چشمش از ثروت سیر نمی شود. این رنج او هم بیهوده و بی فایده است و زندگی او را رقتبار می سازد.

<sup>۹</sup> می دانم که کارهای دست قدرت خدا پایدار و تغییر ناپذیراند. کسی نمی تواند به آن‌ها چیزی بیفزاید و یا چیزی را از آن‌ها کم کند. منظور خدا از انجام این کارها فقط اینست که انسان از او بترسد و به او احترام کند. <sup>۱۵</sup> هر چیزی که حالا وجود دارد و همچنین هر چیزی که در آینده دیده شود، در گذشته وجود داشته است. خدا آنچه را که در گذشته انجام داده است، تکرار می کند.

### داوری و آینده به دست خدا است

<sup>۱۶</sup> برعلاوه، در این دنیا بجای اینکه عدالت و راستی برقرار باشد، ظلم و بی عدالتی حکمفرما است. <sup>۱۷</sup> بخود گفتم: «خدا در وقت مناسب هر عمل خوب یا بد انسان را داوری می کند.» <sup>۱۸</sup> و دانستم که خدا انسان را می آزمایشد و به او می فهماند که بهتر از حیوان نیست، <sup>۱۹</sup> زیرا سرنوشت انسان و حیوان یکسان است. یکی مثل دیگری می میرد و هر دو یک هوا را تنفس می کنند و انسان بر حیوان برتری ندارد، همه چیز پوچ و بیهوده اند. <sup>۲۰</sup> انسان و حیوان، هر دو به یکجا می روند. هر دو از خاک بوجود آمده اند و به خاک بر می گردند. <sup>۲۱</sup> چه کسی می تواند ثبوت کند که روح انسان به عالم بالا می رود و روح حیوان بزیر زمین؟ <sup>۲۲</sup> لهنذا، دانستم که انسان باید از کاری که می کند، لذت ببرد، زیرا سرنوشتش همین است و کسی نمی تواند که پس از مرگ او را برگرداند تا ببیند که چه واقعاتی در دنیا رخ می دهند.

می روند و قربانی تقدیم می کنند.<sup>۲</sup> پیش از آنکه حرفی بزنید خوب فکر کنید، در سخنی که می زنید، عجله ننمائید و در حضور خدا حرف ناسنجیده نزنید، زیرا خدا در آسمان است و تو بر روی زمین هستی. پس کلامت خلاصه و کوتاه باشد.<sup>۳</sup> زحمت و مشقت زیاد در کار خواب را پریشان می سازد و پُرگوئی نشانه حماقت است.

<sup>۴</sup> هرگاه برای خدا نذری دارید در ادای آن تأخیر ننمائید، زیرا او از مردم احمق بیزار است.<sup>۵</sup> اگر نمی توانید به وعده تان وفا کنید بهتر است که اصلاً وعده ندهید.<sup>۶</sup> نگذارید که حرف زبان تان شما را براه گناه ببرد، آنگاه در حضور فرشته خدا بگوئید که سهواً به خدا قول داده اید. این کار تان خشم خدا را بر سر شما می آورد و دسترنج کار تان را از بین می برد.

<sup>۷</sup> خواب و خیال زیاد و گفتار بی معنی حاصلی ندارد، انسان باید از خدا بترسد.<sup>۸</sup> اگر می بینید که دولت بر مردم مسکین ظلم می کند، بی عدالتی و حق تلفی می نماید، تعجب نکنید، زیرا بر هر مأمور یک مأمور بالا تر نظارت می کند و یک مأمور دیگر و عالیتر همگی را تحت نظر خود دارد.<sup>۹</sup> هر کسی از محصول زمین بهره می گیرد، حتی پادشاه هم در آن حق دارد.

<sup>۱۰</sup> شخص پول دوست از پول و دوستدار ثروت از جمع کردن پول سیر نمی شود. این کار هم پوچ و بیهوده است.<sup>۱۱</sup> هر قدر ثروت زیاد شود، به همان اندازه مصارف افزایش می یابد، پس انسان چه

## ارزش یک دوست

<sup>۹</sup> دو نفر دو و چند یک نفر کار می کنند و نتیجه کار شان هم بهتر است.<sup>۱۰</sup> هرگاه یکی از آن ها بیفتد، دیگری او را کمک می کند تا بپا برخیزد. اما وای بحال کسی که تنها باشد و بیفتد، زیرا کسی نخواهد بود که به کمک او بشتابد.<sup>۱۱</sup> در یک شب سرد اگر دو نفر پهلوی هم بخوابند گرم می شوند، اما اگر یک نفر تنها باشد، چطور می تواند گرم شود؟<sup>۱۲</sup> هرگاه یک نفر مورد حمله قرار گیرد، مغلوب می گردد، ولی دو نفر در مقابل حمله مقاومت نموده غالب می شوند. ریسمان سه لا را نمی توان به آسانی گسیخت.

<sup>۱۳</sup> یک جوان فقیر اما دانا، بهتر از یک پادشاه پیر و احمق است که به مشوره دیگران گوش نمی دهد.<sup>۱۴</sup> این چنین جوانی می تواند که از زندان آزاد شده به مقام پادشاهی برسد.<sup>۱۵</sup> دیدم هر کسی می خواهد از این جوانی که جانشین آن پادشاه شده است، پیروی کند.<sup>۱۶</sup> او رهبر عده بی شماری می شود و شهرتش عالمگیر می گردد. اما بعدها وقتی نسل دیگری بوجود می آید از کارهایی که کرده است، تقدیر نمی کنند. می بینیم که این کار او هم مثل دویدن بدنبال باد بیهوده است.

## به وعده تان وفا کنید

وقتی به عبادتگاه می روید بهتر است که گوش بدهید و چیزی بیاموزید و مثل اشخاص احمق نباشید که خوب را از بد تمیز کرده نمی توانند، اما

## بیهودگی ثروت و جاه

۶ در این جهان شرارت و بدی های زیادی را دیدم. <sup>۲</sup>خدا به بعضی کسان ثروت، دارائی و عزت می دهد طوری که در زندگی کمبودی نمی داشته باشند، اما در عین حال خدا نمی خواهد که آن ها از دارائی و ثروت خود لذت ببرند، در عوض، بیگانه ای می آید و از ثروت آن ها استفاده می کند. این هم بیهوده است و فایده ای ندارد. <sup>۳</sup>اگر شخصی یکصد فرزند دنیا آورد و سالهای زیادی زندگی کند، اما از خوشی های دنیا بهره ای نگیرد و جزایهٔ آبرومندانه ای برایش ترتیب ندهند، می گویم که طفل سقط شده از او بهتر است. <sup>۴</sup>زیرا که او بیهوده می آید و به تاریکی می رود و نام او در ظلمت مخفی می گردد. <sup>۵</sup>روشنی آفتاب را هرگز نمی بیند و از وجود آن خبر نمی شود، اما اقلای غم و درد زمانه را ندیده و آسوده است. <sup>۶</sup>برعلاوه، اگر آن شخص دو هزار سال هم زندگی کند، ولی در زندگی قانع و خوش نباشد، چه فایده ای دارد؟ سرانجام همگی به یکجا می روند.

<sup>۷</sup>اشخاص دانا و احمق یکسان، برای شکم خود زحمت زیاد می کشند، ولی قانع و سیر نمی شوند. <sup>۸</sup>هر دو یک مشکل دارند، اما شخص فقیر و دانا دارای زندگی بهتری می باشد. <sup>۹</sup>بهتر است به چیزی که دارید قانع باشید و از حرص و آرزوی دارائی زیاد بپرهیزید، زیرا کار بیهوده ای است.

فایده ای از آن می بیند، بجز اینکه از دیدن آنهمه ثروت دل خود را خوش سازد.

<sup>۱۲</sup>شخص زحمتکش ممکن است خوراک کافی نداشته باشد، اما خواب شیرین و آرام می کند. برعکس، مرد ثروتمند شبها از دست تشویش و سودا بیدار می ماند.

<sup>۱۳</sup>مشکل بزرگ دیگری که در این دنیا دیدم اینست که مردم پول ذخیره می کنند تا در وقت ضرورت از آن استفاده نمایند، <sup>۱۴</sup>بعد همه اندوختهٔ خود را در یک معاملهٔ بد از دست می دهند و چیزی برای شان باقی نمی ماند که برای فرزندان خود بجا گذارند. <sup>۱۵</sup>برهنه از رحم مادر دنیا آمده اند و همانطور برهنه از جهان چشم می پوشند و از ثروت و دارائی خود چیزی را با خود نمی برند. <sup>۱۶</sup>واقعاً جای افسوس است که این مردم رنج و زحمت بیهوده می کشند، زیرا دست خالی به جهان آمده اند و دست خالی از دنیا می روند. <sup>۱۷</sup>بقیهٔ زندگی آن ها در سایهٔ غم، بیماری، اندیشه و خشم سپری می شود.

<sup>۱۸</sup>بنظر من بهتر است که انسان بخورد و بنوشد و از دوران کوتاه زندگی خود که خدا به او داده است و از آنچه که با کار و زحمت به دست آورده است لذت ببرد و به چیزی که خدا نصیبش کرده است، خوش باشد. <sup>۱۹</sup>اگر خدا به کسی ثروت و دارائی می بخشد، پس باید آن را با شکرگزاری بعنوان نعمت خدا قبول کرده از آن لذت ببرد. <sup>۲۰</sup>چون خدا می خواهد که انسان خوش باشد، لهذا نباید به دوران کوتاه زندگی خود بیندیشد و غم بخورد.

۹ بزودی خشمگین نشوید، زیرا کسی که زود قهر می شود احمق است.  
 ۱۰ هیچگاه نپرسید: «چرا دوران گذشته بهتر از حال حاضر بود؟» زیرا این گونه سوال، عاقلانه نیست.  
 ۱۱ حکمت زیادتر از میراث قدر دارد و هر کسی باید از حکمت برخوردار باشد.  
 ۱۲ گرچه پول و ثروت به انسان امنیت مالی مهیا می کند، اما حکمت فضیلت زیادتر دارد، زیرا به صاحبان خود زندگی می بخشد.

۱۳ کارهای خدا را ببینید؛ چه کسی می تواند ماهیت چیزی را طوریکه خدا ساخته است، تغییر بدهد؟<sup>۱۴</sup> در وقت خوشبختی خوش باشید و هنگام سختی فراموش نکنید که خوبی و بدی از جانب خدا است و کسی نمی داند که بعد از او چه حادثی در دنیا رخ می دهد.

### نارسائی انسان

۱۵ در این زندگی بیهوده و کوتاه خود بسیار چیزها را دیده ام. یک شخص نیک در جوانی می میرد، اما یک فرد شریر با وجود بدی هایش سالهای درازی زندگی می کند.<sup>۱۶</sup> پس بیش از حد، نیک کردار و با حکمت نباشید، مبادا نابود شوید.<sup>۱۷</sup> و باید بسیار شریر و احمق هم نباشید، مبادا مرگ نابهنگام نصیب تان شود.<sup>۱۸</sup> در هیچ کدام آن ها افراط نکنید. اگر از خدا بترسید، در هر مورد شما را موفق می سازد.

۱۰ سرنوشت هر چیزی از ازل تعیین شده است و ما نمی توانیم با خدائی که توانا تر از همه و سرنوشت ما را تعیین کرده است، دعا کنیم. «حرف زدن زیاد فایده ای ندارد، پس بهتر است که اصلاً حرفی نزنیم.»<sup>۱۲</sup> زیرا کسی نمی داند که در این عمر کوتاه او که مثل سایه زودگذر است، چه چیزی خوب است و چه کسی می تواند پیشگوئی کند که وضع دنیا بعد از او چگونه خواهد بود.

### افکار حکیمانه

۱ نام نیک بهتر از عطر گران بها و روز مرگ بهتر از روز تولد است.  
 ۲ با مردم در ماتم شریک شدن بهتر از رفتن به ضیافت است، چون عاقبت همه می میرند، بهتر است تا که زنده هستیم، در فکر مردن باشیم.  
 ۳ اندوه بهتر از خنده است، زیرا غمگینی آئینه دل را صیقل می کند.

۴ شخص دانا در مورد مرگ می اندیشد، ولی مرد احمق در پی عیش و نوش است.  
 ۵ انتقاد یک شخص دانا بهتر از تعریف یک مرد احمق است.  
 ۶ خنده ای احمقان مانند صدای تَرَقُّ تَرَقُّ خار در آتش زیر دیگ، بی معنی است.

۷ اگر شخص حکیم به کسی آزار برساند، جهالت می کند و اگر رشوت بگیرد، به شخصیت خود صدمه می زند.  
 ۸ انتهای کار از شروع آن بهتر است.  
 صبر و شکیبائی نیکوتر از غرور می باشد.



۱۹ حکمت، انسان را از ده حاکمی که در یک شهر زندگی می‌کنند، توان‌تر و قوی‌تر می‌سازد.

### از پادشاه اطاعت کنید

تنها یک شخص حکیم می‌تواند **▲** معنی هر چیزی را بداند. حکمت روی انسان را روشن می‌سازد و سختی چهره او تبدیل می‌شود.<sup>۱</sup> چون سوگند وفاداری خورده‌اید، از امر پادشاه اطاعت کنید.<sup>۲</sup> پادشاه هر کاری را که بخواهد می‌تواند بکند، پس از وظیفه‌ای که بدوش شما گذاشته است، سرپیچی نکنید.<sup>۳</sup> فرمان پادشاه قدرت دارد و کسی نمی‌تواند به او بگوید: «چه می‌کنی؟»<sup>۴</sup> کسی که فرمانبردار او باشد ضرر نمی‌بیند و مرد دانا می‌داند که چه وقت و چطور امر او را بجا آورد،<sup>۵</sup> زیرا برای اجرای هر امری، هرچند مشکل و به مفاد انسان نباشد، یک وقت معین و طریق خاصی به کار است.<sup>۶</sup> هیچ‌کسی از آینده خبر ندارد و کسی هم نمی‌تواند به او بگوید که در آینده چه رخ می‌دهد.<sup>۷</sup> کسی نیست که بر روح تسلط داشته باشد تا روح خود را نگهدارد و کسی نمی‌داند که چه روزی مرگ او فرا می‌رسد. مرگ، جنگی است که از آن گریزی نیست و هیچ‌کسی نمی‌تواند با فریب و حيله خود را از آن برهاند.

### شریر و عادل

۹ من در مورد آنچه که در جهان رخ می‌دهد، فکر کردم و دیدم که چطور یک انسان بر انسان دیگر به جهت ضررش

۲۰ در دنیا هیچ‌کسی نیست که عادل باشد و گناه نکند.

۲۱ به همه چیزهایی که گفته می‌شوند، گوش ندهید، مبدا دشنام خدمتگاران را که به شما می‌دهد، بشنوید.<sup>۲۲</sup> خودتان می‌دانید که شما هم بارها به دیگران دشنام داده‌اید.

۲۳ من با حکمت خود تمام اینها را آزمودم و سعی کردم که دانا و عاقل باشم، اما بجائی نرسیدم.<sup>۲۴</sup> مفهوم زندگی را کسی نمی‌داند، زیرا از سویه ذهنی ما دور و دانستن آن برای ما خیلی دشوار است.<sup>۲۵</sup> با آنهم وقت خود را صرف مطالعه و تحقیق نمودم و تصمیم گرفتم که حکمت بیاموزم تا به سوالات خود جوابی پیدا کنم و برایم ثابت شد که شرارت و حماقت کار مردم احمق و دیوانه است.

۲۶ فهمیدم که زنی که دل فریبکار دارد تلختر از مرگ است. عشق او مانند دامی است که مردان را گرفتار می‌سازد و بازوانش مانند کمندی آن‌ها را به بند می‌کشد. کسی که خدا از او راضی باشد، می‌تواند از دام او نجات یابد، اما شخص گناهکار گرفتارش می‌شود.<sup>۲۷-۲۸</sup> حکیم می‌گوید: «پس از آنکه همه چیز را از هر جهت تحقیق کردم، یک چیز دیگر را هم دریافتم و آن اینست: از بین هزار نفر یک مرد را یافتم، اما از بین شان یک زن را هم نیافتم.<sup>۲۹</sup> پس به این نتیجه رسیدم

## از زندگی حد اکثر استفاده را بکنید

۹ من فکر و مطالعه زیاد کردم و دانستم که خدا اعمال مردم صالح و دانا را اداره می کند، اما اینکه چرا حوادث نیک و بد برای شان رخ می دهد، آن ها نمی دانند. <sup>۲</sup>همگی با همین حوادث روبرو می شوند. فرقی نمی کند که کسی راستکار باشد یا بدکار، خوب باشد یا بد، پاک باشد یا نجس، قربانی کند یا نکند، شخص نیک باشد یا گناهکار، قسم بخورد یا نخورد. <sup>۳</sup>از تمام حوادثی که در جهان رخ می دهد بدترین آن ها این است که همه انسانها با هرگونه اتفاقات روبرو می شوند؛ و انسان تا که زنده است از شرارت و دیوانگی دست نمی کشد و دفعتا می میرند. <sup>۴</sup>اما برای هر کسی که زنده است، امیدی باقی است. سگ زنده بهتر از شیر مرده است. <sup>۵</sup>کسی که زنده است می داند که یک وقت می میرد، اما مرده ها نمی دانند. مرده ها پاداشی نمی گیرند و حتی یاد آن ها از خاطره ها فراموش می شود. <sup>۶</sup>دوستی، دشمنی و احساسات شان همگی با خود شان از بین می روند و دیگر در آنچه که در این جهان رخ می دهد، سهمی نخواهند داشت.

<sup>۷</sup>پس بروید نان خود را با لذت بخورید و شراب تان را با دل خوش بنوشید و سرخوش باشید، زیرا خدا می خواهد که از نعمت های او برخوردار باشید. <sup>۸</sup>تا می توانید از زندگی لذت ببرید و خوش و خندان باشید. <sup>۹</sup>از هر روز بیهوده این زندگی که خدا در دنیا به شما داده است، با

حکمرانی می کند. <sup>۱۰</sup>آنگاه دیدم که مردم شریر مُردند و زیر خاک رفتند، اما مردمی که پس از مراسم تدفین آن ها برگشتند، از آن ها در همان شهری که ظلم می کردند، تعریف و توصیف نمودند. این هم یک کار پوچ و بیهوده است.

<sup>۱۱</sup>چرا مردم همیشه آماده برای گناه کردن هستند؟ بخاطری که گناهکار بزودی جزا نمی بیند. <sup>۱۲</sup>گرچه ممکن است یک گناهکار صد بار گناه کند و باز هم زنده بماند، اما آن کسانی که از خدا می ترسند و به او احترام می کنند، سعادت مند می شوند. <sup>۱۳</sup>کسی که گناه می کند، روی سعادت را نمی بیند. عمر او مثل سایه ای زودگذر بوده در جوانی می میرد، زیرا از خدا نمی ترسد و به او احترام ندارد.

<sup>۱۴</sup>بیهودگی دیگری را هم در دنیا دیدم که بسا اوقات مجازاتی را که باید گناهکاران ببینند، به مردم راستکار می رسد و مکافات راستکاران را مردم بدکار می گیرند. این هم معنی ندارد. <sup>۱۵</sup>پس من به این نتیجه رسیدم که انسان باید بخورد و بنوشد و لذت ببرد تا اقلأ در میان زحمات این زندگی که خدا در دنیا به او داده است، نتیجه ای بگیرد.

<sup>۱۶</sup>در زندگی خود شب و روز سعی و تلاش کردم تا همه چیزی را که در دنیا رخ می دهند، بدانم و حکمت بیاموزم. <sup>۱۷</sup>اما تلاش من بجائی نرسید و دانستم که انسان کارهای خدا را درک کرده نمی تواند و هر قدر زیادتر بکوشیم باز هم از درک کارهای او عاجز می مانیم. مردم حکیم هم ادعا می کنند که همه را می دانند، ولی فکر آن ها بیهوده است.

همسر تان که دوستش دارید، لذت ببرید و از زحمتی که می کشید، بهره بگیرید.<sup>۱۰</sup> هر کاری که می کنید، آن را بخوبی انجام بدهید، زیرا در دنیای مردگان که روزی شما هم به آنجا می روید نه کار است، نه اندیشه، نه علم و نه حکمت.

<sup>۱۱</sup> در این دنیا متوجه مطلب دیگری هم شدم و آن این است که تیزترین دونده همیشه در مسابقه برنده نمی شود و شجاع ترین جنگجو در جنگ همیشه پیروز نمی گردد. مردم دانا هم گاهی روزی نمی یابند، اشخاص با ذکاوت همیشه پولدار و ثروتمند نمی شوند و مردان با تجربه و کاردان همیشه به جاه و مقام نمی رسند. همه چیز مربوط به طالع و زمان است.<sup>۱۲</sup> کسی نمی داند که چه بر سرش می آید. مثلیکه ماهی دفعتاً در تور گرفتار می شود و پرنده در دام می افتد، انسان هم در وقتی که انتظارش را ندارد، گرفتار بلای ناگهانی می گردد.

### مرد دانا و احمق

همانطوری که مگسهای مُرده عطر را بدبو و فاسد می سازند، یک عمل کوچک احمقانه هم می تواند به حکمت و عزت یک شخص صدمه برساند.<sup>۲</sup> قلب یک مرد دانا او را مایل به کارهای نیک می سازد، اما دل یک شخص احمق او را وادار به اعمال بد می کند.<sup>۳</sup> آدم احمق حتی در راه رفتن هم حماقت خود را به هر کس نشان می دهد.

<sup>۴</sup> وقتی آمرتان بالای شما قهر می شود، وظیفه خود را ترک نکنید. اگر در برابر خشم او آرام و خونسرد بمانید، بسیاری از مشکلات حل می شوند.

<sup>۵</sup> یک بدی دیگر را هم در این جهان دیدم که بخاطر خطای حاکمان به وجود می آید.<sup>۶</sup> به اشخاص جاهل مقام و منصب عالی داده می شود، اما به مردم ثروتمند کسی حق و اهمیت نمی دهد.<sup>۷</sup> غلامان را دیدم که بر اسب سوار هستند و اشخاص نجیب و بزرگ مثل غلامان پیاده می روند.

<sup>۸</sup> کسی که چاه می کند، خودش در آن می افتد و آن که دیوار را سوراخ

### برتری حکمت بر حماقت

<sup>۱۳</sup> در این دنیا یک نمونه حکمت را دیدم که برای من بسیار مهم بود.<sup>۱۴</sup> در یک شهر کوچک مردم کمی زندگی می کردند. پادشاه بزرگی به آن شهر حمله آورد و آن را محاصره کرد و قوای او بدور آن سنگر گرفتند.<sup>۱۵</sup> شخص فقیر و بینوایی در آن شهر سکونت داشت. او در عین حال مرد دانا و عاقلی بود که می توانست آن شهر را نجات بدهد، اما کسی به فکر او نبود.<sup>۱۶</sup> من همیشه به این عقیده بودم که حکمت بهتر از قدرت است، اما دیدم

یک پرندۀ دیگر سخنان تان را بگوش آن‌ها برساند.

## حکمت عملی

نان خود را با سخاوتمندی به دیگران ببخش، زیرا بخشش تو بدون عوض نمی‌ماند.<sup>۲</sup> چیزی را که می‌بخشید، آن را به هفت یا هشت طرف تقسیم کنید، زیرا که نمی‌دانید چه پیش می‌آید.

<sup>۳</sup> وقتی ابرها از آب پُر شود باران بر زمین می‌بارد. درخت از هر طرف که بیفتد در همان جائی که افتاده است، باقی می‌ماند.<sup>۴</sup> کسی که متوجه باد است، چیزی نمی‌کارد و آنکه به ابرها نظر نماید، چیزی را درو نمی‌کند.

<sup>۵</sup> کارهای خدا را که خالق همه چیز است، کسی درک کرده نمی‌تواند و همچنین کسی نمی‌داند که باد چگونه می‌وزد و طفل چگونه در رحم مادر نشو و نما می‌کند.

<sup>۶</sup> صبحگاهان بذر خود را بکارید و در شامگاهان دست از کار نکشید، زیرا نمی‌دانید که کدامیک ثمر می‌دهد، ممکن است هر دو ثمر بار بیاورند.

## جوانی و پیری

<sup>۷</sup> زندگی شیرین و نور آفتاب دلپذیر است، پس برای هر سالی که زندگی می‌کنید، شکرگزار باشید و از آن لذت ببرید.<sup>۸</sup> بدانید که روزهای تاریکی در پیشرو دارید و سرانجام می‌میرید و امیدی برای تان باقی نمی‌ماند.

می‌کند، مار او را می‌گزد.<sup>۹</sup> کسی که در معدن سنگ کار می‌کند، با سنگ زخمی می‌شود و آن که چوب را می‌شکند، خطر می‌بیند.<sup>۱۰</sup> اگر دم تیر تیز نباشد، قوت بیشتر به کار دارد و شخص عاقل پیش از شروع کار دم آن را تیز می‌کند.<sup>۱۱</sup> اگر مار پیش از آنکه افسون شود کسی را بگزد، پس دم افسونگر فایده‌ای ندارد.

<sup>۱۲</sup> کلام شخص دانا فیض بخش است، اما سخنان آدم جاهل خودش را تباه می‌کند.<sup>۱۳</sup> شروع کلام او حماقت است و ختم آن دیوانگی محض.<sup>۱۴</sup> شخص احمق در مورد آینده زیاد حرف می‌زند، اما کسی آینده را پیشبینی کرده نمی‌تواند و نمی‌داند که چه اتفاقی رخ می‌دهد.<sup>۱۵</sup> آدم احمق با اندکی کار آنقدر خسته می‌شود که نمی‌تواند راه خود را بسوی شهر بیابد.

<sup>۱۶</sup> افسوس بحال کشوری که پادشاه آن از خود اختیاری نداشته باشد و رهبرانش سحرگهان بخورند و بنوشند و مست شوند!<sup>۱۷</sup> خوشا بحال سرزمینی که پادشاهش نجیب باشد و رهبران آن در موقع مناسب و به اندازه بخورند و بنوشند و نشئه نکنند!<sup>۱۸</sup> در اثر تنبلی سقف خانه چکک می‌کند و فرو می‌ریزد.<sup>۱۹</sup> جشن، خوشی می‌آورد و شراب سرمستی؛ پول همه احتیاجات را فراهم می‌سازد.<sup>۲۰</sup> به پادشاه حتی در فکر خود هم دشنام ندهید و حتی در بستر خود هم به شخص ثروتمند لعنت نکنید، زیرا ممکن است مرغ هوا یا

ای جوان، روزهای جوانی ات را بخوشی بگذران و از آن‌ها لذت ببر. خواسته‌های قلبی ات را دنبال کن و هرچه دلت می‌خواهد انجام بده. اما فراموش مکن که خدا از همه کارهایت بازخواست می‌کند.

۱۰ اغم و درد را در دلت راه مده، زیرا دوران جوانی کوتاه و زودگذر است.

عمرت قطع شود، جام طلا بشکنند، کوزه در کنار چشمه خُرد گردد، چرخ سر چاه شکسته شود،<sup>۷</sup> بدن تو که از خاک ساخته شده است، بخاک برگردد و روح بسوی خدا که آنرا به تو بخشیده است، پرواز کند، خالق خود را بیاد آور.

۸ حکیم می‌گوید: «بیهودگی است! بیهودگی است! همه چیز بیهوده است!»

## دوران زندگی

## سخن آخر

خالق خود را در ایام جوانی بیاد آور - پیش از آنکه روزها و سالهای سخت برسد و بگوئی: «من دیگر از زندگی لذت نمی‌برم»؛<sup>۲</sup> قبل از آنکه آفتاب، مهتاب و ستارگان تاریک شوند و ابرهای تیره آسمان زندگی ات را فراگیرند،<sup>۳</sup> دستهایت که از تو محافظت می‌کنند، بلرزند، پاهایت ضعیف گردند، دندان‌هایت بیفتند و دیگر نتوانی که بجوی، چشمانت کمبین و گوش‌هایت سنگین شوند<sup>۴</sup> و نتوانند سر و صدای کوچه و آواز آسیاب و نوای موسیقی را بشنوند، اما صدای پرندگان از خواب بیدارت کند،<sup>۵</sup> از بلندی بترسی، خوف در سر راحت باشد، موهای سرت سفید شوند، نیرویت از بین برود، اشتهايت را از دست بدهی، به خانه ابدی ات بروی و مردم در کوچه‌ها برایت ماتم بگیرند - آفریدگار خود را بیاد آور.<sup>۶</sup> بلی، پیش از آنکه رشته نقره‌ی

۹ حکیم چون شخص دانائی بود، آنچه را که می‌دانست به مردم تعلیم داد و پس از تحقیق و تفحص امثال زیادی را تألیف کرد. ۱۰ حکیم کوشش زیادی بخرج داد تا حقایق را با زبان ساده و عبارات شیرین بیان کند.

۱۱ کلام شخص دانا مثل چوبهای تیزی هستند که چوپانها با آن‌ها رمه را هدایت می‌کنند و مانند میخ‌هائی اند که محکم به زمین فرو برده می‌شوند و از یک شبان داده شده‌اند. ۱۲ اما فرزندم، بر علاوه اینها، بر حزر باش که نوشتن کتابها پایانی ندارد و مطالعه زیاد انسان را خسته می‌سازد.

۱۳ در خاتمه به این نتیجه می‌رسیم که انسان باید از خدا بترسد و اوامر او را بجا آورد و این امر تمام وظیفه انسان است،<sup>۱۴</sup> زیرا خدا از هر عمل خوب و بد انسان، حتی اگر در خفا هم اجراء شود، بازخواست می‌کند.

